

مخالفان افسانه‌ها و اساطیر برای بچه‌ها

رضا رهگذر

می‌شود و موضوع موهومی چون شانس و اقبال نقشی اساسی در آنها دارند، افسانه‌ها منشأ نوعی دیگر غلط و بدآموزی به بچه‌ها هستند. به این ترتیب که، به جای آنکه در مسیر پیچیده و دشوار زندگی، او را به فکر کردن و یافتن راه حل معقول و مبارزه با مشکلات تا برداشتن آنها از سر راه خود تشویق کنند، وی را تبدیل به فردی خیالباف، ساده‌اندیش، منفعل و معتقد به عوامل غیر واقعی برای حل مسائل زندگی‌اش می‌کنند. بعضی همچون ژان ژاک روسو، به دلیل وجود عوامل جادویی و خارق‌العاده در افسانه‌ها آنها را نفی می‌کنند، و نگران آن‌اند که افسانه‌ها، قضاوت کودک را دگرگون کنند و تمایل به شگفتیها را در او پرورش دهند؛ که مُخِلّ مبانی شخصیتی اوست.

در بعضی اساطیر و افسانه‌ها، تقدیر و سرنوشت محتوم - به شکلی افراطی و نادرست - بر زندگی قهرمانان حاکم است؛ به

همچنانکه اشاره شد، در مقابل لزوم و مفید بودن افسانه‌ها برای کودکان و نوجوانان، عده‌ای مخالف قرار دارند؛ که این گروه نیز برای نظر خود، دلایلی عرضه می‌کنند.

برخی از آنان برای مخالفت خود دلایل تربیتی ارائه می‌کنند. آنان معتقدند: «افسانه‌ها غالباً سرچشمه فرار و رویگردانی از واقعیات است. کودک را می‌انگیزد که واقعیت را رها کند و در ورای زندگی واقعی به دنبال چیزی بگردد. این گریز از واقعیت ممکن است که کودک را در همان حالت طفولیت نگاه دارد، و یادآوری پدیده‌های خارق‌العاده، احساسات بیمارگونه‌ای را در روان کودک به وجود آورد و موجب جراحات عاطفی گردد.»

ضمن اینکه به همین دلیل که افسانه‌های جن و پری، تصاویری «حقیقی» از زندگی به کودک ارائه نمی‌دهند و در آنها، مشکلات به اشاره انگشتی و در چشم برهم زدن، از پیش پا برداشته یا حل



طوری که بعضاً، تلاشهای قهرمانان را در مبارزه با مشکلات، بیرنگ و یا لااقل کمرنگ جلوه می‌دهد.

این نیز جنبه بدآموز دیگری است که مورد استناد مخالفان، برای رد مناسبت افسانه‌ها و اساطیر برای کودکان و نوجوانان قرار می‌گیرد.

عده‌ای با این نوع ادبی به این دلیل مخالفانند که معتقدند افسانه‌های وحشتناک، که تعداد آنها کم هم نیست، بچه‌ها را خرافی و دچار ترسهای موهوم می‌کنند؛ و این، اثرات تربیتی و روانی سوئی به دنبال دارد.

برخی نیز به دلیل محتوای مُبلَغ فرهنگ شاهنشاهی و بعضاً استعماری بسیاری از افسانه‌ها، آنها را برای بچه‌ها مضر و بدآموز می‌دانند. یکی از اینان^۱ می‌گوید: «قصه‌های پریان، برای حفظ و نگهداری رژیمهای استعماری - که ادبیات دیگری قصد منهدم ساختن آن را داشت - چنان وارد این قاره [آمریکای لاتین] شدند که می‌توان از خود پرسید که نکند خود اسپانیاییها [استعمارگران بخشی از قاره آمریکا در آن زمان] آن را برای ما فرستاده‌اند.»

و واقعیت این است که در اغلب افسانه‌ها، شاهان و شاهزادگان، هم دارای باطنهایی خوب و نیک‌اند، و هم از نظر ظاهری زیبایند.

در کمتر افسانه‌ای هست که قیامی علیه شاهی صورت بگیرد. اگر هم صورت بگیرد، برای آن است که شاه یا شاهزاده‌ای دیگر جانشین وی شود. همچنین، چنانچه نقص و اختلالی در امور هست، اغلب به گردن وزیر شاه و اطرافیان می‌افتد.

«پادشاهی» به عنوان یک مقام الهی قلمداد می‌شود و شاه دارای فرّ و ایزدی است. خون پادشاهی خونی والا و مخصوص است، که

بدهد و یا اینکه وقتی با افسانه‌های جن و پری آشنا شد به جادو اعتقاد پیدا کند. اما باید دانست که هر کودکی به جادو اعتقاد دارد؛ و فقط هنگامی از این اعتقاد دست می‌کشد که به حد رشد برسد (بجز کسانی که از واقعیت بیش از حد سرخورده شده‌اند و اعتقادی به ثمرات آن ندارند). حتی کودکانی را می‌شناسم که دچار آشفتگی ذهنی بوده‌اند و هرگز به افسانه جن و پری گوش نکرده بودند و با اینهمه، یک بادبزن برقی یا یک موتور را دارای چنان نیروی جادویی ویرانگری می‌دانستند که هیچ افسانه جن و پری هرگز آن را به قویترین و شریرترین چهره‌هایش نسبت نداده‌اند^۲.

اما دنیای خیال به تمامی منشأ شرّ و زیان نیست. زیرا «با تمام درهم پیچیدگی وجود ما که دستخوش کشاکشها و دو ارزشیها و انباشته از تضادهاست، شخصیت آدمی قابل تفکیک نیست». هر تجربه‌ای همواره بر همه جنبه‌های شخصیت اثر می‌گذارد. مجموعه شخصیت، برای اینکه بتواند با وظایف زندگی مقابله کند، باید با «خیالپروری غنی توأم با آگاهی استوار و درک روشن واقعیت» پشتیبانی شود. تکامل ناکامل شخصیت وقتی صورت می‌گیرد که یکی از اجزای تشکیل دهنده آن (نهاد، خود، یا فراخود، اعم از خودآگاه یا ناخودآگاه) بر هر یک از اجزای دیگر غلبه کند و مجموعه شخصیت را از منابع ویژه خویش محروم سازد. چون برخی از مردم کناره‌گیری می‌کنند و اغلب اوقات خود را در قلمرو تصورات خویش می‌گذرانند، به اشتباه این فکر ایجاد شده است که یک زندگی غنی از خیالپروری، مانع غلبه موفقیت‌آمیز ما بر واقعیت خواهد بود. اما خلاف این گفته درست است؛ زیرا کسانی که کاملاً در خیالپروری خویش زندگی می‌کنند، دستخوش یک رشته نشخوار فکری جبری هستند که بی‌وقفه پیرامون برخی موضوعات محدود و



کتابخانه ملی و اسناد و مطابعات فرهنگی
پتال جامع علوم انسانی

ثابت دور می‌زند. اینان بی‌آنکه از زندگانی خیالپرورانه پرباری برخوردار باشند، همچون زندانی، قدرت رها ساختن خویش را از یک خیال پر اضطراب یا منطبق با آرزو ندارند. اما خیالپروری مواج که در عالم تصور حاوی موضوعات متنوع بسیاری است که در عالم واقع وجود دارند، مواد خام فراوانی را در دسترس خود (ego) قرار می‌دهد که روی آنها کار کنند. چنین زندگی تخیلی پربار و رنگارنگ، به وسیله قصه‌های جن و پری در اختیار کودک گذارده می‌شود، که قادر است تصور او را از فروماندن در درون محدوده تنگ چند خیال اضطراب‌آمیز یا منطبق با آرزو، که پیرامون چند اشتغال فکری محدود دور می‌زنند، بازدارد.

فریاد می‌گوید که تفکر، کشف امکاناتی است که ما را از خطرات تجربه‌های واقعی مصون سازد. تفکر به صرف مقدار کمی

تنها در رگ عده‌ای که از پشت و تزک شاهان هستند جاری است و غیر از اینان، کسی از افراد عادی حق تکیه زدن بر اریکه پادشاهی را ندارد.

ازدواج حتی با شاهزاده مرد یا شاهزاده خانم و یا شاه، از آرزوهای تقریباً همیشگی حتی بسیاری از قهرمانان مثبت افسانه‌هاست؛ و با انجام این وصلت، سعادت آنان تضمین شده است.

اما بسیاری از این موارد، توسط موافقان افسانه‌ها مورد نقادی و پاسخگویی قرار گرفته است، که مطالعه آنها نیز شاید خالی از فایده نباشد.

برونوبتلهایم می‌نویسد: «بعضی پدران و مادران از آن بیم دارند که احتمالاً کودکان بر اثر خیالپروری کنترل خویش را از دست



نیرو نیاز دارد. از این رو، پس از آنکه امکانات موفقیت‌مان و بهترین راه تأمین آن را تخمین زدیم و به تصمیم‌گیری رسیدیم، انرژی لازم را برای عمل در اختیار خواهیم داشت. اما این نظریه درباره بزرگسالان صادق است. مثلاً دانشمند پیش از آنکه به کاوش منظمتر در مفاهیم بپردازد، باید با «مفاهیم بازی کند». اما تفکرات کودک کم سن، مانند تفکرات بزرگسال، به طور منظم صورت نمی‌گیرد؛ چراکه خیال‌پروریهای کودک همان تفکرات اوست. وقتی کودک می‌کوشد تا خود یا دیگران را بفهمد یا از نتایج ویژه فلان عمل سر در بیاورد، پیرامون این مطلب خیالبافی می‌کند؛ و این، شیوه خاص او در «بازی با مفاهیم» است. قراردادن شیوه تفکر عقلانی در اختیار کودک، به عنوان ابزار اصلی برای تنظیم احساسهای او و درک جهان، تنها باعث گمراهی و محدود ساختن او می‌شود.

این گفته، حتی هنگامی که کودک ظاهراً خواهان اطلاعات واقع‌گرایانه می‌باشد، صادق است. پیازده نقل می‌کند که «روزی دختر خردسالی که هنوز چهار سال نداشته از او درباره بالهای فیل پرسش کرده، و او پاسخ داده است که فیلها پرواز نمی‌کنند، و دختر در برابر این پاسخ اصرار ورزیده است که «چرا، پرواز می‌کنند. من خودم آنها را دیده‌ام». و پیازده فقط به دختر می‌گوید که، شوخی می‌کند.^۲

«برخی ادعا می‌کنند که افسانه‌های جن و پری تصاویر «حقیقی» زندگی را ارائه نمی‌دهند، و بنابراین از نظر اخلاقی ناسالم‌اند. اما به فکرای مردم نمی‌رسد که «حقیقت» در زندگی کودک ممکن است با «حقیقت» در زندگی بزرگسالان متفاوت باشد؛ و به علاوه، درک نمی‌کنند که افسانه‌های جن و پری سعی ندارند که جهان خارج و «واقعیت» را توصیف کنند. این گروه همچنین قبول ندارند که کودک

خواب تهدید نمی‌کند؟» و تنها پاسخی که کودک بسیار مایل است بشنود، این است که «مسئلاً امروزه در انگلیس ازدها وجود ندارد». سپس تو کین چنین ادامه می‌دهد: «روشن بگوییم: آنچه به خصوص مورد توجه قصه‌های جن و پری است، ممکن بودن نیست، بلکه مورد علاقه کودک واقع شدن است، و این چیزی است که کودک خوب می‌فهمد؛ چرا که او هیچ چیز را «واقعیت» از تمایلات خویش نمی‌داند.^۱»

به یکی دیگر از دلایل مخالفان افسانه‌ها نیز بپردازیم پاسخ داده است: «استدلال شده است که هرگاه قصه‌های امیدهای غیر واقعینانه بدهد، کودک لزوماً دچار سرخوردگی خواهد شد و در نتیجه بیش از پیش صدمه خواهد کشید. اما باید دانست که دادن امیدهای معقول (امیدهای محدود و موقت) به کودک درباره آنچه آینده در چنته دارد، نگرانیهای بزرگ کودک را درباره سرنوشت خودش و درباره آرزوهایش تسکین نخواهد داد؛ زیرا هراسهای غیر واقعینانه او مستلزم امیدهای غیر واقعینانه است، و وعده‌های واقعینانه و محدود در مقایسه با آرزوهای کودک، نتیجه‌ای جز سرخوردگی ندارد و تسلی بخش نخواهد بود.^۱»

در مورد تأثیر مخرب داشتن افسانه‌های ترسناک، دکتر هدیلا^۳ می‌گوید: «آری، درست است که برخی از کودکان فوق‌العاده حساس‌اند و از شنیدن این افسانه‌ها شدیداً وحشت‌زده می‌شوند؛ ولی در بچه‌های عادی نه تنها این افسانه‌ها کابوس و وحشتی به وجود نمی‌آورد، بلکه شنیدن آنها برایشان خیلی هم لذت‌آور است. ما خود نیز اگر درست فکر کنیم و دوران کودکی خود را به یاد آوریم، متوجه می‌شویم که ما هم در آن ایام یکی از مشتریهای پر و پا قرص همین افسانه‌ها بودیم و با اصرار از پیرزنها فامیل

● در بعضی اساطیر و افسانه‌ها، تقدیر و سرنوشت محتوم - به شکلی افراطی و نادرست

- بر زندگی قهرمانان حاکم است؛ به طوری که بعضاً تلاشهای قهرمانان را در مبارزه با مشکلات، بیرنگ و یا لااقل کمرنگ جلوه می‌دهد.

● برخی ادعای می‌کنند که افسانه‌های جن و پری تصاویر «حقیقی» زندگی را ارائه نمی‌دهند، و بنابراین از نظر اخلاقی ناسالم‌اند.

برخوردار از سلامت روان، هرگز باور نمی‌کند که این افسانه‌ها توصیف واقعینانه جهان باشند.^۵

«حقیقت قصه‌های جن و پری حقیقت تخیل ماست، نه حقیقت رابطه علت و معلولی. تو کین^۶ درباره سؤال «آیا راست است؟» می‌گوید: «این پرسشی است که نمی‌شود سرسری و با بی‌توجهی پاسخ داد.» سپس می‌افزاید که کودک بیشتر علاقه‌مند به طرح این پرسش است: «آیا آدم خوبی بود یا آدم بدجنسی بود؟» و این نشان می‌دهد که «کودک» بیشتر مایل به تشخیص جنبه درست و جنبه نادرست امور است.^۷»

گفته تو کین را بار دیگر نقل کنیم: «بیشتر اوقات منظور کودک از سؤال «آیا راست است؟» این است که «این قصه را دوست دارم، اما آیا در زمان ما واقع می‌شود؟ آیا خطری مرا در موقع

می‌خواستیم تا برایمان داستان بسرایند.»

«احساس وحشتی که از راه شنیدن افسانه در بچه‌ها پیدا می‌شود، برایشان مطلوب و لذتبخش هم هست. چه، از این راه، بچه خود را با شرایط رعب‌آور، در جهان خیال عادت می‌دهد، و از این راه جرئت و قوت دلی کسب می‌کند که اگر واقعاً با امر دهشتزایی مواجه شود، می‌تواند بی‌آنکه دست و پای خود را گم کند، در مقام چاره جویی و تدبیر برآید.

درست است که کودک در ذهن خود پیرزن نیرنگباز و ساحری را مجسم می‌کند و یا غول خوناشامی را در صحنه‌ای به ذهن می‌آورد، ولی از طرف دیگر احساس می‌کند که از شر آنها کاملاً در امان است و مثلاً در اتاق، کنار مادر بزرگش، در رختخوابی گرم دراز کشیده است. پس بچه با این قهرمانان درنده‌خو و خیالی،



در حالی که از سر آنها ایمن است، مواجه می‌شود؛ و همین‌هاست که رفته‌رفته ذهن و فکر او را به وقایع رعب‌آوری که در جهان خارج است، توجه و عادت می‌دهد.^{۱۱}

و بتلهایم در این باره می‌نویسد: «البته ممکن است که قصه خاصی باعث دلنگرانی برخی کودکان بشود؛ اما رفته رفته که [آنان] با قصه‌های جن و پری بیشتری آشنا می‌شوند، جنبه‌های ترسناک آنها از میان می‌رود؛ در حالی که خطوط اصلی اطمینان‌بخش آنها اهمیت بیشتری پیدا می‌کنند، و در نتیجه نفرت ابتدایی ناشی از دلنگرانی، جای خود را به لذت عظیم ناشی از دلنگرانی [ای] که با موفقیت با آن مقابله و بر آن غلبه شده است می‌دهد.

پدران و مادرانی که نمی‌خواهند قبول کنند کودکشان تمایلات جنایتبار دارد و مایل است اشیا و حتی انسانها را از هم بدرود و ریزیز کند، بدین باورند که باید کودک خویش را از درگیری با این گونه افکار ممانعت کنند (گویی که این کار میسر است).

جلوگیری از آشنایی کودک با قصه‌هایی که به طور ضمنی به او می‌فهمانند که کودکان دیگر هم چنین خیال‌پروری‌هایی دارند، این احساس را در او ایجاد می‌کند که او تنها کسی است که تصور چنین چیزهایی را دارد؛ و این خود باعث می‌شود که خیال‌پروری‌هایش را ترسناک سازد.^{۱۲}

و در جایی دیگر اشاره می‌کند: «با توجه به اینکه افسانه‌های جن و پری فرجام خوشی را تضمین می‌کند، کودک بی‌می به خود راه نخواهد داد که بگذارد ناخودآگاهش پابه‌پای محتوای قصه آشکار شود؛ چرا که می‌داند محتوای قصه هر چه باشد، او سالیان دراز در خوشبختی خواهد زیست.^{۱۳}»

به نظر بتلهایم، افسانه‌ها، از قضا، به خاطر داشتن عناصر تهدید و خشونت، بر قصه‌ها و افسانه‌های جدید «مطمئن»، که حتی دیوها را هم مهربان نشان می‌دهند، برتری دارند. مثلاً جادوگرانی که ساخته و پرداخته خیال‌پردازهای آمیخته با ترس هستند و کودکی را دنبال می‌کنند، هنگامی که در افسانه‌ای، توسط قهرمان به داخل تنور می‌افتند و می‌سوزند، آرامش بخش به نظر می‌رسند.

بتلهایم با دیدگاه فریادی خود معتقد است که «یک کودک، به اقتضای موقعیت، مادرش را لحظه‌ای خوب و لحظه‌ای دیگر بدجنس می‌بیند. این غلیان عاطفه، که احساس گناه را بیدار می‌کند، بهتر می‌تواند با سوق دادن خشم به سوی نامادری بدطینت مفید یوفی، که حالا مجبور است با به پا کردن کفشهای قرمز، آن قدر بر قصد تا جان بدهد، آرام بگیرد.»

«برخی دیگر نیز معتقدند، از آنجا که افسانه‌ها به گذشته‌های دور مربوط اند، بچه‌ها آنها را با زندگی خود، جز به صورت مجازی و تمثیلی ارتباط نمی‌دهند. لذا بیم چندانی از اثرات تخریبی روانی و تربیتی آنها نباید داشت.»

در مورد جنبه‌های مبلغ ارزشهای شاهنشاهی و استعماری افسانه‌ها نیز بتلهایم و عده‌ای از مردم شناسان، جامعه‌شناسان، زبان‌شناسان و اسطوره‌شناسان، نظراتی به کل متفاوت دارند. آنان بعضاً برای شاه، شاهزاده، جنگل تاریک و مسائلی از این قبیل، که به وفور در افسانه‌های جن و پری به چشم می‌خورد، جنبه‌های نمادین قایل می‌شوند و آنها را مظاهری از جنبه‌های مختلف درونی و روانی و شخصیتی یا صورتهای مثالی نهفته در ناخودآگاه جمعی

تلقی می‌کنند، و به کل، برداشتهای ظاهری از آنها را قبول نمی‌کنند. برای مثال، بتلهایم جنگل تاریک افسانه را به منزله «جهان تاریک و پنهانی ضمیر ناخودآگاه» تلقی می‌کند و اگر در افسانه کسی پس از مدت‌ها سردرگمی به سلطنت برسد، تعبیرش را این می‌داند که «او بر خود حاکم شده است».

شاید بر همین مبناهاست که امروزه در کشورهای پیشرفته غربی، بخش اعظم داستانهایی که برای کودکان و نوجوانان نوشته و منتشر می‌شود را انواع گوناگون افسانه‌ها و داستانهای تخیلی تشکیل می‌دهند.

اما از همه اینها که بگذریم، در جهان مادی امروز که از طرف حکومتها و مکاتب و اندیشه‌های غیر معتقد به خدا و نیز علم‌زده‌گان، تلاش می‌شود واقعیت و هستی به محسوسات با حواس پنجگانه و کلاً قلمرو ماده منحصر شود، افسانه‌ها از آنجا که مخاطبان خود را به دنیاهایی ورای این دنیای فقیر و خشک می‌برند، غنیمت اند. و به جرئت می‌توان گفت، کسی که در کودکی با عوالم ماورایی افسانه‌ها آشنا و در آمیخته بوده است، نسبت به دیگران، آمادگی بیشتری برای پذیرش عالم غیب و مسائل فرا طبیعی و دینی دارد.

میان‌روها

عده‌ای افسانه‌ها را به خوب و بد و مفید و مضر برای بچه‌ها تقسیم می‌کنند و معتقدند که در این میان باید دست به انتخاب زد: افسانه‌هایی را که بیم بدآموزی از آنها نمی‌رود را باید دستچین کرد و برای بچه‌ها گفت، و بعضی افسانه‌ها را که جنبه‌های بدآموزی اندکی دارند نیز، با انجام اصلاحاتی ظریف و هنری روی آنها توسط اهل فن، بازنویسی، بازپردازی یا بازآفرینی کرد و سپس آنها را در اختیار کودکان و نوجوانان قرار داد.

این عده، همچنین، اگرچه به لزوم و پرورش غنی و زیبا سازی تخیل کودکان و نوجوانان توسط افسانه‌ها و داستانهای مشابه معتقدند، اما به خصوص در سنین پایین، مخالف تحمیل تخیلات آدمهای بزرگ بر داستانهای خاص کودکان هستند و این کار را از نظر تربیت شخصیت و روان و اخلاق کودک مضر می‌دانند.



به تعبیر این عده، «کودک باید نیروی خلاق خود را به کار اندازد. احساسات و افکار خود را ابراز کند و از نیروی تخیل خود سود جوید. اما در این سودجویی از نیروی تخیل، که غالباً به هنگام، برای کودک امکان پذیر می‌شود، بزرگسالان را حق مداخله نیست.»

ذهن کودک سرزمینی است که در آن تصاویری به مراتب لطیفتر، سالمتر و متعادلتر و در عین حال غنیتر از تصاویری که ما بزرگسالان می‌توانیم در آن وارد سازیم، مسکن گزیده‌اند. نیروی تخیل بعضاً بیمارگونه و افراطی و نامتعادل ما، که اغلب ارتباط چندانی هم با تخیل کودکان ندارد و جز لودگی و مسخرگی چیزی در بر ندارد و تنها مبتنی بر زیر پا گذاشتن افراطی منطقها و قوانین حاکم بر هستی و زندگی و جامعه است، به احتمال زیاد به جای آنکه کمکی در جهت اعتلا و رشد شخصیت کودک کند، چه بسا باعث سوق دادن او به وادیهای نامعقولی که ورود در آنها برای او مضر است، شود.

«به همین علت، وقتی ما یک واقعیت تخیلی را به او تحمیل می‌کنیم، نه تنها آن را بر واقعیت عینی، بلکه بر واقعیتی هم که زائیده تخیل اوست تحمیل کرده، او را مجبور ساخته‌ایم تا خود را با شخصیتها و شرایطی همانند سازد که با تجربه وی کاملاً بیگانه‌اند، و هنگامی که با نخستین دشواریهای زندگی [واقعی] روبه رو می‌گردد، جز مشت‌های گره کرده خود، وسیله دیگری برای دفاع از خود نخواهد داشت؛ و آنچه فرا گرفته است، هیچ به درد وی نخواهد خورد.»

یک نمونه از دخالت بزرگترها در دنیای تخیلی کودکان و تحمیل خیال‌بافیهای کاملاً نامعقول و بیمارگونه و مضر آنان بر بچه‌ها، دسته قابل توجهی از مضحک قلمیها (کارتونها) هستند. دنیایی که این قبیل کارتونها ترسیم می‌کنند، جدا از عدم سنخیت آنها با عوالم واقعی خیالی کودکان، اغلب کمترین تطابقی باعالم واقعیت ندارند؛ و در نتیجه، نه تنها کمکی به هماهنگی و سازگاری بیشتر کودک با زندگی واقعی و محیط پیرامونش نمی‌کنند، بلکه با فریب دادن او و نمایش بازگونه تصویر واقعیت، چه بسا باعث سرخوردگی او و ایجاد عوارض روانی متعدد در او در سنین قدری بالاتر شوند.

دنیای کارتون، دنیای رنگین، شیرین و خالی از هرگونه خطر جدی است. در آن، عقل و منطق و روابط علت و معلولی و قوانین حاکم بر زندگی و هستی مطلقاً وجود ندارد. هیچ کس، حتی در برخورد با قهارترین و قویترین دشمنها و خطرها و سلاحهای مرگبار، نمی‌میرد. به تعبیری، «در آن هیچ گرگ و روباه و گربه‌ای بر هیچ گوسفند و خرگوش و موشی غلبه نمی‌کنند. درد هر ضربه‌ای، لحظه‌ای بیش نمی‌پاید؛ و تازه، آن درد و ضربه هم نصیب دشمن است. هیچ گلوله‌ای به هیچ هدفی نمی‌خورد؛ اگر هم خورد در تن دشمن است، و تنها آسیبی که می‌رساند فوران آب از آن سوراخ است. بزرگترین آماسها در نتیجه سقوط بزرگترین سندانها روی سر دشمن، با فشار یک انگشت از بین می‌رود، و انفجار بزرگترین دینامیتها فقط صورت را سیاه و لباس را پاره پاره می‌کند؛ که آن هم در صحنه بعد درست شده است»^{۱۱}.

نسبت دادن تقریباً تمام خصایل و ویژگیهای زیستی و تمدن

انسانی به حیوانات و از آن بدتر تبدیل انسانهای قهرمانان حماسه‌ها و اساطیر و افسانه‌های قدیمی به حیوانات (مثل رابین هود) که به تعبیری خدشه‌دار کردن کرامت انسانی و تنزل مرتبه او تا درجه حیوانات - حتی کشیشها - نیز از جمله ویژگیهای این قبیل فیلمهاست.

و واقعاً این همه فریب و دروغ که هر روزه از طریق فیلمهای مضحک قلمی به بچه نشان داده و گفته می‌شود و این دنیای خیال انگیز شیرین بی‌خطر که در آن گرگ و میش و روباه و خرگوش و سگ و گربه و موش و لابد استعمارگر و استعمار شونده و دزد و مالباخته، سرانجام آن چنان مسالمت آمیز با هم کنار می‌آیند و زندگی می‌کنند و در آن کمترین اثری از خشونت به معنی واقعی آن نیست، نتیجتاً چه جهان‌بینی و ساختمان اندیشه‌ای را برای کودکان به ارمغان خواهد آورد، و روزی که آنان با واقعیات خشن و بی‌تعارف و کاملاً متفاوت زندگی برخورد کنند، چه ضربه شدید روانی‌ای خواهند خورد و چه زیانهای متحمل خواهند شد، چیزی است که مسئولان برنامه‌های تلویزیونی و سینمایی باید به آن پاسخگویند.

این پدیده کاملاً جدید دستاورد غرب در عرصه افسانه‌های مورد استفاده کودکان و نوجوانان، در مقایسه با افسانه‌های به ظاهر خشن اما در عین تخیلی بودن، بسیار منطبق با واقعیات زندگی است که ذهن را به خود مشغول می‌کند و سؤال برانگیز می‌شود. حال آنکه افسانه‌های عامیانه مناسب کودکان، تا این حد بی‌حساب و کتاب و غیر عقلانی و غیر منطبق با واقعیات اجتماعی نیستند.

□

پانویس:

۱. خود بخود از یک آدم (از شاعران و نویسندگان کشور اکوادور و از اعضای هیئت تحریریه متن اسپانیایی مجله پیام یوشکو).
۲. نگاه کنید به قیام مردم به رهبری کاهن علیه ضحاک و سپس بر تخت نشاندن فریدون نوجوان، به این دلیل که از خاندان شاهی است که حکومتش توسط ضحاک غصب شده است. جالب اینجاست که ضحاک نیز به این دلیل دارای چهره‌ای منفی است، ایرانی نیست و تازی است و غاصب حکومت مشروع شاه ایرانی پیش از خود است. و جالبتر اینکه، کاهن، که رهبر قیام مردمی و به پیروزی رساننده آن است، حتی خود نیز خود را شایسته نشستن بر تخت شاهی نمی‌بیند، و ترجیح می‌دهد که فریدون نوجوان، که خون شاهی در رگهای خود دارد، شاه شود.
۳. کاربوهای افیون، ۹ - ۱۶۸.
۴. همان، ص ۱۷۰.
۵. همان، ص ۱۶۶.
۶. نویسنده انگلیسی (۱۸۹۲ - ۱۹۷۳ م.) صاحب یک حماسه تخیلی با عنوان خداوند حلقه‌ها است، که موضوع آن در حقیقت اشتباه‌زدایی نوع بشر است.
۷. کاربوهای افیون، ص ۱۶۷.
۸. همان، ص ۱۶۷.
۹. همان، ص ۱۸۶.
۱۰. یکی از بنیانگذاران کلینیک تادپستوک. (به نقل از کتاب باهمنای کودک آشنا شوم).
۱۱. باهمنای کودک آشنا شوم، ترجمه و تألیف سید خلیل خلیلیان.
۱۲. همان، ص ۴ - ۱۷۳.
۱۳. همان، ص ۵۹.
۱۴. به نقل از مقاله راجو رایست شاهکاری فنی، نوشته جمشید ارجمند، مجله فیلم، ش ۹۱، ص ۳۱.